

فصلنامه علمی- پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره بیست و دوم، پاییز ۱۳۹۰: ۹۵-۱۱۲

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۱۱/۱۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۱۰/۲۷

بررسی "نامه پولوس رسول به کاتبان" (مرامنامه‌ای از جلال آل احمد)

محمد رضا موحدی*

چکیده

برخی موقعیت‌های اجتماعی- سیاسی موجب می‌شود که نویسندگان گاه از شیوه‌ای غیرمستقیم برای بیان اندیشه‌های خود استفاده کنند و سخن خود را از زبان شخصیتی دیگر، در زمان و مکانی دیگر مطرح سازند. از جمله این نویسندگان جلال آل احمد است که هنگام چاپ دوم مجموعه داستان «زن زیادی» مطلبی را در آغاز کتاب و به عنوان مقدمه گنجانیده که نام «رساله پولوس رسول به کاتبان» بر آن نهاده شده است. این رساله بر ساخته جلال در واقع اعتراض نامه‌ای بود از جانب او به پرویز ناتل خانلری که از جماعت روشنفکران مخالف رژیم پهلوی جدا شده و به جمع درباریان پیوسته بود. ضرورت بیان این مسئله آنگاه آشکارتر می‌شود که بدانیم این ترفند و شگرد ادبی جلال، به عنوان متنی واقعی از انجیل، به باور بسیاری از اهل فرهنگ درآمده، در نوشته‌های برخی محققان بدان استناد شده و موجب خطاهای بسیاری گشته است. هدف اصلی این مقاله، بیان زمینه‌ها و پیامدهای این اقدام جلال و ارائه دلایل ساختگی بودن این رساله بوده است تا از اشتباهات احتمالی نسل جوانتر در این خصوص پیشگیری شود. این ادله به شیوه مطالعات درون متنی و برون متنی (با استناد به مفاد متن نامه و نیز اظهار نظر شفاهی معاصران جلال) انجام پذیرفته است.

واژه‌های کلیدی: جلال آل احمد، رساله پولوس رسول به کاتبان، مجموعه داستان زن زیادی، انجیل بارنابا.

مقدمه

آنچه در این نوشتار می‌آید، به گمان بسیاری از فرهیختگان معاصر جلال آل احمد (۱۳۰۲-۱۳۴۸) نکته‌ای تازه و افزون بر دانسته‌های پیشین نخواهد داشت، ولی ممکن است برای بسیاری از دوستداران آثار و افکار او، بویژه پژوهشگران جوانی که زمینه‌های فکری آن دوره را درک نکرده‌اند، نکته‌ای تازه داشته باشد.

سخن در باب رساله‌ای است بسیار کوتاه (حدود هشت صفحه) با نام «ترجمه رساله پولوس رسول به کاتبان» که در ابتدای مجموعه داستان «زن زیادی» به چاپ رسیده است.

در ابتدای این رساله جلال طی مقدمه‌ای کوتاه به چگونگی فراهم آمدن و ترجمه این رساله اشاره کرده و چنین توضیح داده است که توسط دوستی (که خود کشیش نسطوری مذهب بوده است) به یک نسخه خطی از انجیل برنابا به زبان مقدس سریانی دست یافته، با این ویژگی که در حواشی آن نسخه، رساله‌ای کهن و ممتاز از پولوس رسول مرقوم شده است؛ و از آنجا که مسیحیان معاصر، انجیل برنابا را به دلیل وجود لفظ مبارک فارقلیط (که اشاره به نام پیامبر اسلام دارد) غیر معتبر می‌دانند؛ این رساله نیز تا کنون به چاپ نرسیده است تا اینکه این دوست نسطوری، با کمک جلال آن را به فارسی بر می‌گردانند.

بنابر این توضیحات، جلال مدعی می‌شود که افزون بر سیزده رساله‌ای که از پولوس رسول به معاصران مسیح در انتهای انجیل اربعه وجود دارد؛ رساله دیگری وجود دارد و آن "رساله پولوس رسول به کاتبان" است و البته کار او تنها ترجمه این اثر بوده است:

«الغرض عدد این رسائل چه سیزده باشد چه چهارده در میان آنها هرگز ذکری از رساله‌ای که اکنون مورد بحث است، نیست. اما راقم این سطور که مختصر غوری در اسفار عهدین داشته به راهنمایی یک دوست کشیش نسطوری (که به الزام مشغله خویش و به مصداق کلّ ما تشتهی البطون تشتغل الفكر و المتون سخت در اسفار عهدین مستغرق است) و نیز به سابقه اشاراتی که در ضمن مطالعات خود یافت اخیراً به یک نسخه خطی از انجیل برنابا به زبان مقدس سریانی برخورد که در حواشی صفحات اول تا هفتم آن ایضاً به همین زبان مقدس، رساله ما نحن فیه مرقوم رفته است. اما اینکه چرا تا کنون در ضمن سیزده یا چهارده رساله فوق‌الذکر نامی از این رساله نیامده است «العلم عند الله» (آل‌احمد، ۱۳۴۹: ۱۲ - ۱۱).

در پایان همین مقدمه، پس از ذکر دلایلی مبنی بر اتقان انتساب این رساله به پولوس رسول، چنین می‌نگارد.

«... و از فحول سروران میدان ادب، امید عفو و اغماض دارد. تذکر این نکته نیز ضروری است که اگر هراس از قطع نان و آب آن برادر غیر دینی نسطوری نبود، بسیار به جا بود که ترجمه این

بررسی "نامه پولوس رسول به کاتبان" ... / ۹۷

رساله پولوس رسول هم به نام و عنوان او که مالک نسخه منحصر به فرد خطی آن و در حقیقت کاشف آن است، منتشر گردد. «و الله الموفق» (همان: ۱۳).

آنچه در این مقاله می‌آید بیان این حقیقت است که اساساً چنین رساله‌ای وجود خارجی نداشته و به تبع، ترجمه‌ای نیز صورت نپذیرفته است؛ بلکه خواننده با بیانیه‌ای اجتماعی-سیاسی از جانب جلال آل احمد روبرو است که به نوعی مرامنامه آل احمد نیز محسوب می‌شود. در واقع آل احمد در این کار با ترفندی رندانه، حریف و مخالف سیاسی خود را گوشمال داده و برای گریز از عواقب احتمالی این بیانیه، داستان دوستِ نسطوری مذهب و رساله نایاب پولوس رسول و ترجمه آن را جعل کرده است!

شاید برای بسیاری از خوانندگان این مقاله که با آثار آل احمد آشنا نیستند؛ این نکته از مشهورات بلکه از مسلّمات به حساب آید و طرح دوباره آن را اظهار معلومات یا تکرار مکررات تلقی کنند. اما باید توجه داشت که این حقیقت تا کنون در هیچ یک از آثار مکتوب آل احمد و حتی اطرافیان او، به ثبت نرسیده است و چه بسا پژوهشگران جوانی، همچنان بر مبنای اصالت این ترجمه و وجود چنان رساله‌ای از پولوس رسول، دست به تحلیل‌هایی بزنند. کما اینکه تازگی‌ها نیز در برخی وبلاگ‌ها (بخصوص وبلاگ‌های مذهبی و دین‌پژوهی) دیده‌ام که وجود این رساله و ترجمه آن را تقویتی برای صحت و اصالت انجیل برنابا، تلقی کرده‌اند. یک جستجوی کوتاه در این گونه وبلاگ‌ها ضرورت علنی ساختن این واقعیت را هر چه بیشتر نمایان می‌سازد.

اهمیت بیان این مطلب آنگاه ضروری‌تر می‌شود که بدانیم مفسّر بزرگی چون سید محمود طالقانی که عمری را در بازتابش "پرتوی از قرآن" و شناخت کتب مقدس و بویژه معرفی و نشر انجیل برنابا سپری کرده بود، در دام این ترفند ادبی افتاد و در مقدمه‌ای که بر ترجمه انجیل برنابا نوشت با نقل مطالب خویشاوند خویش (جلال) از کتاب «زن زیادی» بر این باور رفت که: «نویسنده توانا آقای جلال آل احمد در کتاب مجموعه مقالات «زن زیادی» نسخه‌ای از انجیل برنابا را سراغ داده که نزد کشیش دوستش دیده و نامش را برای اینکه نانش آجر نشود، کتمان نموده است تحت عنوان «رساله پولوس رسول به کاتبان» و خود می‌گوید: راقم این سطور... به یک نسخه خطی از انجیل برنابا به زبان مقدس سریانی برخورد که در حواشی صفحات اول تا هفتم آن ایضاً به همین زبان مقدس رساله ما نحن فیه مرقوم رفته است.

آنگاه می‌افزاید: ... اگر این آقای کشیش بزرگوار به خود جرأت دهد و این نسخه را بنمایاند؛ تأثیر بسزایی در روشن کردن اصل انجیل برنابا دارد و چون به زبان سریانی است باید در غیر از نسخه‌های ایتالیایی و اسپانیایی باشد یا از اصل قدیمی‌تری استنساخ شده باشد (برنابا، ۱۳۶۲: ۶).
همچنین ویراستار چاپ دیگری از انجیل برنابا (ترجمه حیدر قلی سردار کابلی) در مقدمه‌ای

دراز دامن که در ۲۲۳ صفحه بر این چاپ نوشته شده است؛ باز در چمبر ترفند آل احمد گرفتار شده و بر این ایده گرویده است که «با وجود تلاش فراوان محققین نسخه‌ای فرضی که شاید به زعم برخی متن اصلی هر دو این نسخه‌ها یعنی نسخه ایتالیایی و اسپانیایی باشد تا به حال همچنان ناشناخته باقی مانده است. علاوه بر این دو نسخه [از انجیل برنابا] از دو نسخه دیگر نیز سخن به میان آمده، یکی نسخه‌ای است که گفته شده در کتابخانه توکیوی ژاپن موجود است (توفیقی، ۲۵ - ۲۶ به نقل از مجله مکتب اسلام سال یازدهم، ش ۱: ۴۵ - ۴۶) و دیگری نسخه‌ای است که جلال آل احمد در آغاز مجموعه داستان «زن‌زیادی» از آن یاد کرده است. آن مرحوم در معرفی آن نسخه چنین نگاشته است: اما راقم این سطور که مختصر غوری در اسفار عهدین داشته...» (برنابا، ۱۳۷۹: ۱۳۰ - ۱۲۹).

به هر روی با توجه به چنین برداشت‌هایی که کم نیست؛ لازم است دست کم در جایی این حقیقت مکتوب شود. مقاله حاضر که با چنین انگیزه‌ای به نگارش درآمده است بر آن است تا از دو منظر به این اثر آل احمد بنگرد: نگاهی از درون به محتوای اثر و نگاهی از بیرون به ساختار آن.

محتوای رساله

گزارشی از این رساله:

«نامه پولوس رسول» از یک مقدمه کوتاه و چهار باب شکل گرفته است. باب نخست آن خود گزارشی است در غایت ایجاز از خلقت انسان (به روایت انجیل)، پیدایش مدنیت، قانون، ظلم، زندان، شهادت و گسترش کلام حق و مقابله جباران با حق و استفاده حاکمان از کلمه و کلام حق (ابزاری مقدس در دست انسان‌هایی نامقدس و بلکه پلید) و گزارش وقایع جهان آن گونه که امیران می‌خواستند (خبثت سلطان بود و خون جوانان بسته شد و آب از آسیاب‌ها افتاد و مورخان در رسیدند... تاریخ به طومار بود و طومار ارجوزه شد و ارجوزه ابزار شیاطین بود و این همه کلام بود. و سال‌ها چنین بود و قرن‌ها چنین بود).

باب دوم رساله مربوط است به ظهور انبیا و بروز حکمت و علم در مشرق زمین و سرایت آن از مشرق به غرب (چنین بود که نور از شرق تافت و غرب را روشن کرد). آنگاه مطالبی درباره اتحاد علم در شرق و تنوع آن در غرب می‌آید و اینکه علم در شرق دور از دسترس عوام بود، ولی در غرب به زمین و طبیعت مربوط بود و محسوس بود.

در باب سوم پس از توجه دادن به رسالتی که بر دوش نویسندگان است؛ برخی توصیه‌های اخلاقی (که همان مرامنامه جلال آل احمد است) عرضه شده است. حجم عمده مرامنامه جلال در بخش پایانی باب سوم و تمام باب چهارم این رساله جای گرفته است.

حاصل سفارش‌ها:

۱. نویسنده باید بداند که هنگام آفرینش اثر، کاری خدای گونه می‌کند: «کاتب شریک است با پدر در کلمه و در کلام».
۲. نوشته باید به گونه‌ای باشد که بر دل‌ها تأثیر بگذارد: «بنگر تا کلام را بر آن لوح‌نویسی که خلود دارد، چه اگر بر سنگ خاره نویسی هم ضایع شود، بلکه بر الواح دل که نه از سنگ است»
۳. نویسنده باید آنچه را جامعه می‌طلبد، بنویسد نه آنچه را حاکمان می‌طلبند: «از تو هر کس چیزی می‌طلبد، یکی کتاب، یکی شعر، یکی مدح، یکی... در آن منگر که دیگری از تو چه می‌طلبد، به آن بنگر که دل تو از تو چه می‌طلبد»
۴. نوشتن می‌تواند موجب تعالی روح شود.
۵. نویسنده هرگز نباید دروغ بنویسد: «زینهار تا کلام را به دروغ نیالایی که روح خود را به زنگ سپرده‌ای».
۶. نویسنده نباید از سر کینه‌توزی چیزی بنویسد، چرا که جواب آن نیز چیزی جز کینه‌توزی نخواهد بود: «زینهار به کلام، تخم کین می‌پاش بلکه بذر محبت؛ زیرا کیست که مار پرورد و از زهرش در امان ماند».
۷. نوشته نویسنده باید مروج صلح و صفا باشد نه خشونت و پوچی: «کلام تو ای کاتب همچون گل باشد که چون شکفت بوید و دل جوید و سپس که پژمرد، صد دانه از آن ماند و پراکند، نه همچون خار که در پای مرمان خلد و چون از بیخ برکنی، هیچ نماند».
۸. نویسنده باید در نگرش خود با سعه صدر و ظرفیت فراوان با مشکلات مواجه شود: «هر یک از شما همچون چاه باشد که اگر هزار دلو از آن بر کشند، خشکی نپذیرد و اگر هزار دلو در آن ریزند، لبریز نشود... دل شما عمیق باشد و سینه شما فراخ تا کلام در آن فرو رود و هرگز تنگی نپذیرد»
۹. نویسنده باید در همه حال متوجه رسالتی باشد که بر دوش دارد و سود و زیان جامعه را مد نظر قرار دهد و نه صرفاً عواطف شخصی خود را و نه حتی - آن گونه که در مکتب پاراناس آمده - هنر برای هنر را: «همچون اشتران باشید که در سکوت و طمأنینه شباروز روند و به قناعت خورند - و از پلیدی سرگین خود نیز اجاق سرگردان کاروانیان را مدد کنند، نه همچون کلاغان که بر سر دیوار فریاد زنند و دزدی کنند و در و دیوار مردمان را به نجاست خویش بیالایند»
۱۰. نویسنده نباید برای به دست آوردن نیازهای آنی و زود گذر خود از اهداف و ارزش‌های والای انسانی خود دست شوید: «زینهار تا کلام را به خاطر نان نفروشی و روح را به خدمت جسم

در نیآوری»

۱۱. هیچ کس بویژه نویسنده نباید جز در برابر پروردگار جهان سر عبودیت بر آستان انسانی همچون خود بگذارد: «به هر قیمتی گر چه به گرانی گنج قارون زر خرید انسان مشو. اگر می‌فروشی همان به که بازوی خود را اما قلم را هرگز...»

۱۲. نویسنده باید همواره در کنار مظلوم و در برابر ظالم بایستد و همچون پیامبران بشیر و نذیر باشد: «ای کاتب بشارت ده به زیبایی و نیکی و برادری و سلامت در کلام خود، عزاداران را تسلا باش و ضعف را پشتوانه. ظالمان را تیغ در رو. بی چیزان را فرشته ثروت در کنار و ثروتمندان را دیو قحط و غلابر در، زیرا به همان اندازه که دردهای ما در کلام زیاد شود به تسلائی ما در کلام می‌افزاید. سال‌ها چنین باد. قرن‌ها چنین باد. آمین
برخی مفاهیم و مضمون‌های مشترک:

در «نامه پولوس رسول به کاتبان» مضمون‌هایی یافت می‌شود که در کتب پیشینیان، امثال آن را به کرات می‌توان دید و بی شک آل احمد نیز از این موارد بهره برده است. حتی اگر نتوان گفت که نویسنده این نامه مستقیماً به این آثار نظر داشته است؛ شباهت‌های مضمونی را میان آنها نمی‌توان منکر شد. در اینجا تنها به پنج نمونه از این مشابهت‌ها بسنده می‌کنیم:

۱. «نه این است که به هر سو نماز گذاری، ملکوت آسمان را نماز گزارده‌ای؟» (آل احمد، ۲۱: ۱۳۴۹).

قرآن کریم: (فاینما تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ...) (قرآن کریم، ۲: ۱۱۵).

۲. «زینهار کسی از شما خود را نفریبید... که هر چه طومار بلندتر، حکمت افزونتر» (آل احمد، ۱۹: ۱۳۴۹).

پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید: ایتاکم و اهل الدفاتر و لا یغرنکم الصحفین (مجلسی، ۱۳۱۶: ۱۰۵/۲).

۳. «دل شما عمیق باشد و سینه شما فراخ تا کلام در آن فرو رود و هرگز تنگی نپذیرد» (آل احمد، ۲۰: ۱۳۴۹).

در نهج‌البلاغه نیز چنین مضامینی تکرار شده است که: «انّ هذه القلوب اوعیة فخیرها، اوعاها» (سید رضی، ۱۳۹۵: ۴۹۵) و یا «کلّ شیء یضیق بما جعل فیهِ آلا وعاء العلم، فانه یتسع بها» (همان: ۵۰۵).

۴. «اما زینهار کسی از شما خود را نفریبید به این کلمات که می‌نویسد و بدین طومارها که دارد و می‌گوید که هر چه طومار بلندتر، حکمت افزونتر، چرا که هر چه حکمت این جهان افزونتر، غم آن بیشتر» (آل احمد، ۱۳۴۹: ۱۹).

در تذکره‌الاولیاء فریدالدین عطار نیشابوری نیز به دفعات این مضمون که «و زکات حکمت،

اندوه طویل است» از زبان عارفان متعددی نقل شده است (عطار نیشابوری، ۱۳۷۰: ۷۰۹ و ۱۳۴).

۵. «هر چیز که به زبان گویی از روح برداشته‌ای اما هر چیزی که به قلم نویسی، بر روح نهاده‌ای» (آل احمد، ۱۹): که مشابه این جمله تولستوی است:
«آدم فقط وقتی می‌باید به نوشتن بپردازد که هر بار نوک قلم خود را در دوات فرو می‌برد، پاره‌ای از گوشت خود را در آنجا بگذارد» (آلوت، ۱۳۸۰: ۲۷۵).

جایگاه پولوس رسول و نامه‌هایش

معرفی پولوس:

پولوس رسول - آن گونه که از منابع تاریخ مسیحیت بر می‌آید - در سال دهم میلادی در شهر طرسوس در ایالت قیلیقیه به دنیا آمد. او برای تحصیل در امور مذهبی به اورشلیم آمد و در محضر استادان الاهیات، به فراگیری شریعت یهود مشغول شد و در این راه توانایی‌های بسیاری کسب کرد (دورانت، ۱۳۷۰: ۶۷۹/۳).

پولوس ابتدا از جمله یهودیانی بود که مسیحیان نوآیین را مورد آزار قرار می‌داد، اما در راه دمشق، پس از ملاقاتی مکاشفه‌گونه با عیسی مسیح، به مسیحیت گروید و از آن پس تربیت فریسی و توان فوق‌العاده خود را در راه اشاعه و ترویج مسیحیت به کار گرفت. وی با سفر به تمامی نواحی شرقی مدیترانه، کلیساهایی جدید تأسیس کرد و به آرامی ساختار کلیسای مسیحی را از کلیسای یهودی قدیمی جدا کرد. به این ترتیب که ضمن مجاز دانستن گرویدن غیر یهودیان به مسیحیت، اعلام کرد که شریعت موسی هیچ التزامی برای آنان نخواهد داشت، یعنی آنان مثلاً نیازی به رعایت احکام روزه یهودیان ندارند. او با پیشبرد مدبرانه امور کلیسا، اهمیت و نفوذ مسیح را در میان مردم گسترش داد.

پولوس مردی زبان‌آور و نویسنده بود و به قرینه رسائلی که نوشته، زبان‌های معمولی عبرانی، رومانی و یونانی را می‌دانست و نیز به عقیده بسیاری صاحب نظران، او از فلسفه اشراقی و افکار و عقاید یونانیان نیز متأثر بوده است (همان: ۶۹۰/۳).

پایان کارش چنین بود که وی را در اورشلیم دستگیر و بر خلاف انتظارش به زندان افکندند. در ایام حبس نیز از شوق و نشاطش کاسته نشد و رسالات و نامه‌هایی چند به کلیسا و افرادی سرشناس تحریر کرد. او را سرانجام پس از یک دوره حبس و توقیف - که مدت آن معلوم نیست - به عنوان یکی از آشوبگران که باعث اختلال در امنیت کشور روم شده است؛ به قتل رسانیدند (ناس، ۱۳۷۵: ۲۵۶).

سال‌شمار زندگی و مرگ او را می‌توان چنین خلاصه کرد: سال تولد: حدوداً دهم میلادی.

۱۰۲ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره بیست و دوم، پاییز ۱۳۹۰
 سال ایمان آوردن: سال ۳۷ میلادی. سال شهادت: ۶۴ یا ۶۷ میلادی (هاکس، ۱۳۸۳: ۲-۲۳۱).
 سالنمای تقریبی پولوس رسول (مستر هاکس، ۱۳۸: ۲۲۸-۲۳۲).

حدود سال ۱۰ میلادی	تولد پولوس در خانواده‌ای فریسی در طرسوس
۳۷ میلادی	ایمان آوردنش
۳۷-۴۰ میلادی	سکونتش در عربستان
۳۹ م.	سفر نخستش به طرسوس و سکونت در این شهر
۴۰ م.	مسافرت به انطاکیه
۴۱ م.	سفر اول برای بشارت ر اطراف، به همراه بارنابا و مرقس به قبرس و انطاکیه
۴۲-۴۴ م.	تشکیل انجمن با حواریون در اورشلیم
۴۴ م.	سفر دوم به اورشلیم به همراه بارنابا
۵۱ م.	سفر دوم برای بشارت به شهرهای یونان و...
۵۱-۵۲ م.	توقف در قرنتس و تصنیف دو رساله تسالونیکیان
۵۶ یا ۵۷ م.	توقف سه ساله در افسس و تصنیف رساله غلاطیان
بهار ۵۷ م.	تصنیف رساله اول به قرنتیان
۵۸ م.	توقف دوباره در قرنتس و تصنیف رساله به رومیان
۵۸ م.	سفر پنجم به اورشلیم و گرفتار شدنش و فرستادنش به قیصریه
۵۸-۶۰ م.	اجرای نخستین حکم بر او در حضور فیلیکس
۶۴ م.	شهادت پولوس (بنا بر عقیده کسانی که می‌گویند او تنها یک بار در روم اسیر شد)
۶۳-۶۷ م.	شهادت پولوس (بنا بر عقیده کسانی که معتقدند او در روم دو بار اسیر و در سال ۶۳ آزاد شد)

نامه‌های پولوس:

نامه‌ها یا رساله‌های سیزده گانه پولوس رسول (تاریخ تألیف همه آنها حدود ۵۰ تا ۶۴ میلادی) در تبیین و پیدایی مسیحیت تاریخی، اهمیتی بسیار دارند. این رساله‌ها، هر چند به گروه‌ها یا افرادی خاص خطاب شده‌اند و محدودیت مکانی دارند؛ از شاهکارهای ادبیات جهان به شمار می‌روند و از گیراترین نامه‌هایی هستند که تا کنون نگارش یافته‌اند (تراویک، ۱۳۷۳: ۳۸/۱). این رسالات، مأخذ بسیاری از عقاید و تعالیم بعدی مسیحیت است و لحن و سبک آنها بنا به موقعیت و احساس مؤلف در لحظات گوناگون تغییر پیدا می‌کند. برخی از آنها خشک، صریح و مستدل است و برخی دیگر تند و شیوا و حتی پر احساس، و همه در تأثیرگذاری عالی.

تأثیر شگرف افکار پولوس از طریق این رساله‌ها، در شکل‌گیری و تأسیس بنیان‌های مسیحیت تاریخی - در برابر مسیحیت حقیقی - انکارناپذیر است، به گونه‌ای که نامه‌های پولوس را «فلسفه اساسی عهد جدید» دانسته و منتقدان برای تمییز مسیحیت حقیقی از مسیحیت تاریخی، گاه شعار «دین عیسی، نه الهیات پولوس» را به کار می‌برند. جالب اینکه نیچه فیلسوف مسیحی معاصر، مسیحیت تاریخی و رایج را «مسیحیت پولوس» می‌نامد و نه آیین عیسی. برتراند راسل نیز از جمله فلاسفه و اندیشمندانی است که پولوس را بنیانگذار مسیحیت تاریخی می‌داند (برنابا، ۱۳۷۹: ۱۷۵-۱۷۴).

نکته اساسی که در اینجا باید پرداخت؛ تقدّم تاریخی این رساله‌ها بر بسیاری از اناجیل است. آن‌گونه که صاحب نظران نوشته‌اند اناجیل چهار گانه نیز بر اساس مضامین رسائل پولوس و همفکران وی، نگاشته شده و قطعاً متأثر از آنها هستند (همان: ۱۸۲).

اهمیت این نکته تاریخی آنگاه آشکار می‌شود که بپذیریم فی المثل رساله پولوس حواری حدود ده سال قبل از انجیل یوحنا تحریر شده است (ناس، ۱۳۷۵: ۶۲۵) یا اینکه انجیل مرقس که قدیمی‌ترین و کوتاه‌ترین انجیل‌هاست به احتمال در سالهای ۶۵-۷۰ میلادی، پس از کشته شدن پولوس به رشته تحریر درآمده است (همان: ۶۲۴) و البته برخی صاحب نظران نگارش متأخرترین انجیل‌ها یعنی انجیل یوحنا را به ابتدای قرن دوم میلادی مربوط می‌دانند (هاکس، ۱۳۸۳: ۹۶۷).

حال اگر در رساله‌ای منتسب به پولوس رسول (که در هیچ یک از نسخه‌های اناجیل چهارگانه و حتی انجیل برنابا اثری از آن وجود نداشته و یادی از آن نشده است) از عین برخی عبارات انجیل‌های چهارگانه و بویژه انجیل یوحنا، استفاده شده باشد، چه باید گفت؟

حقیقت ماجرا

نه پولوس رسول، نامه چهاردهمی به کاتبان داشته است؛ نه نسخه نایابی از انجیل برنابا نزد دوست نسطوری آل احمد، موجود بوده و نه ترجمه‌ای از زبان سریانی توسط جلال و دوستش به زبان فارسی صورت گرفته است! اینها همه مطایباتی است که آل احمد به خرج داده تا در پس آن بتواند ضمن بیان مرامنامه خویش، گوشمالی قلمی نثار برخی روشنفکران همکار با دربار (از نظر آل احمد، خود فروخته) کرده باشد.

نویسنده سال‌ها پیش در همایشی درباره این شگرد ادبی (که البته پیش و پس از حیات جلال نیز وجود داشته است و نمونه‌هایش را می‌توان در توپ مروارید صادق هدایت [هادی صداقت] و دارالمجانین جمالزاده و آدم زنده احمد محمود و... دید) به اختصار سخن گفت و موجزی از آن نیز به چاپ رسید (تقی‌نژاد، ۱۳۷۹: ۷۸ - ۷۱)؛ اما ادامه این برداشت نادرست از مقدمه

"زن زیادی" و شیوع این تصور در میان برخی پژوهشگران جوان، اثبات این حقیقت را الزامی کرد؛ تا افزون بر گفته‌های معاصرانی که بر حافظه شفاهی خود استناد می‌جویند؛ این حقیقت در جایی از حافظه مکتوب ادبی ما نیز به ثبت رسد و آیندگان را از تکرار برداشت‌های نادرست بر حذر دارد.

اما دلایل ساختگی بودن این نامه و اینکه ترجمه نامه پولوس رسول به کاتبان تماماً ساخته و پرداخته آل احمد است:

وجود عباراتی از انجیل یوحنا در این نامه:

همان‌گونه که در بخش پیشین مقاله آمد، پولوس بی‌شک پیش از دیگر روایتگران انجیل، دست به کتابت نامه‌ها و رسالات خویش زده است و به هیچ وجه نمی‌توان پذیرفت که مثلاً بخشی از روایت یوحنا (که متأخرترین انجیل‌هاست)، در یکی از نامه‌های پولوس جای بگیرد. عبارت معروف یوحنا (آیات یکم تا چهارم یوحنا) که در طلعه این رساله نیز آمده چنین است، «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. همان در ابتدا نزد خدا بود. همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت. در او حیات بود و حیات نور انسان بود» (آل احمد، ۱۳۳۱: ۱۴).

و نیز عبارتی از انجیل متی (آیات یازدهم تا پانزدهم) که چنین است: «نه آنچه به دهان فرو می‌رود فرزند انسان را نجس می‌کند، بلکه آنچه از دهان بیرون می‌آید» (همان: ۱۹).

پیداست که جلال به هنگام خلق این نامه، توجهی به تقدّم آثار پولوس بر یوحنا نداشته است. یا اینکه گمان نمی‌کرده است شوخی او آن چنان جدی پنداشته شود که چنین کاوشی را بطلبد! البته احتمال نخست قوی‌تر است، زیرا جلال آنچه را موجب تضعیف صحت این رساله شده (یعنی وجود برخی تعبیرات و عبارات از انجیل در این رساله) دقیقاً به عنوان یکی از دلایل صحت انتساب این رساله بر شمرده است؛ آنجا که در مقدمه این نامه می‌نویسد: «... و حال آنکه یکی دیگر از دلایل ائقان انتساب این رساله به پولوس رسول، تعبیرات خاص انجیلی است که گاهی به استعانت گرفته شده و راقم این سطور، آن قسمت‌ها را تعمیماً لفوائده، بین الهالین گذاشته...»

در «نون و القلم» نیز که قصه همنشینی و تعامل دو قشر متفاوت جامعه (درس خواندگان سنتی و درس خواندگان امروزی) است؛ برخی «میرزا اسد الله» را خود جلال و «خانلرخان» را همان پرویز خانلری به حساب آورده‌اند (از چشم برادر، ۲۶۰) پیداست که اندیشه معارضه با دکتر خانلری - که به زعم جلال، روشنفکری خود فروخته محسوب می‌شد - پیش از چاپ دوم «زن زیادی» (در سال ۱۳۴۲) که در قالب «نامه پولوس رسول به کاتبان» خود را نشان داده است؛ در

داستان «نون و القلم» (که نخستین چاپش در آبان ۱۳۴۰ بیرون آمد) به شکلی دیگر عرضه شده است؛ بویژه آنکه بسیاری از مضامین و حتی الفاظ نامه پولوس را در مطاوی داستان «نون و القلم» می‌توان یافت:

«همه حرف‌ها و سخن‌های عالم از همین سی و دو تا حرف درست شده است. به هر زبان که بنویسی اصل قضیه فرق نمی‌کند. هر چه فحش و بد و بیراه هست، هر چه کلام مقدس داریم - حتی اسم اعظم خدا - همه‌شان را با همین سی و دو تا حرف می‌نویسند. می‌خواهم بگویم مبدا یک وقت این کوره سوادى که داری، جلو چشمت را بگیرد و حق را زیر پا بگذاری. یادت هم باشد که ابزار کار شیطان هم همین سی و دو تا حرف است. حکم قتل همه بیگناه‌ها و گناه کارها را هم با همین حروف می‌نویسند. حالا که این طور هست، مبدا قلمت به ناحق بگردد و این حروف در دست تو یا روی کاغذ بشود ابزار کار شیطان» (آل احمد، ۱۳۳۶: ۴۲).

اشاره خود جلال در مقدمه چاپ دوم "زن زیادی":

آل احمد در این مقدمه می‌نویسد: اگر به تجدید چاپ این دفتر رضا دادم بیشتر به این هوس بوده است که در شخص جوانی‌ام نظری جدی کرده باشم که به جای خود نه فرصت جوانی کرد و نه فرصت نگرستنی جدی. و بینم آیا اکنون این فرصت دست داده است؟ و بعد بینم آخر که بود که آن ده سال سر از پا نشناخت و بر واقعیت پرپری این نردبانهای تک پله کاغذی، از غرور بیست سالگی، یک مرتبه به تلخی سی سالگی رسید؟

چاپ اول این دفتر مزین بود به مقدمه‌ای از مردی که روزگاری دعوی آزادگی داشت و اکنون از بد حادثه - یا از نیکش - وزیر از آب درآمد است. و من حساب آن مقدمه را در «مقدمه‌ای که در خور قدر بلند شاعر نبود» رسیده‌ام. مراجعه کنید به سال اول مجله «اندیشه و هنر» و به هر صورت چون این نردبان پرپری تحمل بار وزرا را نمی‌آورد، جای آن مقدمه، چیزی را «به عنوان مقدمه» آوردم.

جلال خود در «مقدمه‌ای که در خور قدر بلند شاعر نبود» به تفصیل اما با ایما و اشاره به ماجرای درخواستش از خانلری برای مقدمه نویسی بر «زن زیادی» پرداخته است. در اینجا برای تکمیل بحث و گریز از ارزشیابی شتابزده (!) بخش‌های آغازین آن مقدمه، نقل می‌شود:

دوست عزیز! از من خواسته‌ای که برای چاپ دوم کتاب شعرت مقدمه بنویسم. این قضیه مرا به یاد قضیه دیگری می‌اندازد. به یاد این که من هم یک بار در عمرم این حماقت را کرده‌ام. یعنی شش هفت سال پیش یکی از مجموعه قصه‌هایم را پیش یک آقای محترمی بردم که برایش مقدمه بنویسد. گر چه نه من و تو با هم شباهتی داریم - چون تو شاعری و من آن وقتها مدعی قصه‌نویسی بودم - و نه من و آن آقای محترم. چون آن آقا استاد دانشگاه بود و من همان آقا

معلم هشت نه سال پیش. با این همه، حوصله داری قصه‌اش را بشنوی؟ بله. صفحات کتاب که از چاپ درآمد - هنوز به دست صحاف نرسیده - یک نسخه‌اش را برداشتم و بردم پیش آقای استاد، اول مقدمه‌ای چیدم که: «نه جناب عالی از نوع مقدمه‌نویس‌های حرفه‌ای هستی که اثر فاضلان‌شان زینت بخش اول هر کتابی است - از موش و گربه گرفته تا شرح دعای سمات - و نه بنده به چنان قصدی...» و از این اباطیل... و آقای استاد بعد از تعارف‌های معمولی که: «می‌ترسم فرصت نکنم...» و الخ رضایت داد و بعد هم اختلاطی کردیم و من مرخص شدم و اعلان به روزنامه دادم که بله: «مجموعه داستان فلانی با مقدمه فلانی استاد دانشگاه...» و دیگر سر از پا نمی‌شناختم. درست مثل این که در یک بازی کودکانه برده باشم. مثل این که حسابم جور درآمده باشد. خوب. فکر می‌کنی بعد چه پیش آمد؟ - این طور پیش آمد که پس از یک ماه و نیم رفت و آمد، موفق شدم سه صفحه «چیز» از آقای استاد محترم بگیرم. خیال نکنید آدم نمک شناسی هستم! واقعاً آن چه را که آن آقای استاد به عنوان مقدمه داده بود، به اسمی غیر از این نمی‌توانم بخوانم. نه اشاره‌ای به متن کتاب و مزخرفاتی که در آن جا داده بودم - نه درکی - نه انتقادی. حتی کتاب را نخوانده بود. و همان اباطیل که: «ان شاء الله با پشت کار به جایی خواهد رسید...» و از این نوع. خلاصه این که چیزی نمانده بود که همین مقدمه مرا از انتشار خود کتاب هم باز دارد و کاش این طور شده بود. اما حیف که کتاب به خرج یکی از دوستانم منتشر می‌شد که نباید ضرر می‌داد. آن استاد شاید هم واقعاً لطفی به من کرده بود. ولی نمی‌دانم چرا وقتی کتاب درآمد، خود من دیگر اقم می‌نشست که ریختش را ببینم. حتی پس از آن بود که لقای آن استاد را هم به عطایش بخشیدم. و تا مدت‌ها به خودم سرکوفت می‌زدم که آخر این چه کاری بود کردی؟ واضح است که بعد از آن واقعه پشت دستم را گاز گرفتم که دیگر از این غلظاها نکنم. اما هنوز هم نتوانسته‌ام بفهمم که چرا آن کار را کرده‌ام؟ آیا خواسته بودم از نام آن استاد استفاده کنم؟ و به ضرب آن در محافلی که از نوع کار من هم رم می‌کردند، نفوذ کنم؟ یا خواسته بودم از زبان و قلم آن استاد مجیزی درباره خودم بشنوم و چون به اندازه کافی نشنیده یا نخوانده بودم عصبانی شده بودم؟ یا خواسته بودم خودم را زیر پر و بال او بکشم؟ یا یک حساب سیاسی کرده بودم و خواسته بودم از لاسی که آن استاد با حزب توده می‌زد، به ضرب اسم خودم جلوگیری کرده باشم؟... نمی‌دانم. راستی هنوز نمی‌دانم. اما این را می‌دانم که به هر صورت حماقتی بود که کردم. یک مجموعه قصه، مقدمه را می‌خواست چه کند؟

حالا تو دوست عزیز. تو چرا این کار را می‌کنی؟ این مقدمه‌خواهی را می‌گویم. اگر درمورد من این حدس را می‌شد زد که خواسته‌ام از نام مقدمه‌نویس استفاده کنم که به هر صورت استاد دانشگاه بود و مجله‌ای داشت سناتور ساز - و اسمی و عنوانی - در مورد تو که دیگر نمی‌شود...

دلیل برون متنی (توضیح شمس آل احمد)

شمس آل احمد پس از بیان نحوه آشنایی دکتر خانلری و آل احمد و ارتباط خانوادگی آنها که تا ابتدای سال ۱۳۳۲ ادامه داشت و نیز اشاره به تحولاتی که پس از کودتای مرداد ۱۳۳۲ رخ داد، می‌نویسد: ... و این فرصت هشت ساله تحولاتی را در احوال دکتر خانلری که وزیر علم شد و جلال که همچنان مرغش یک پا داشت مطرح ساخت. تظاهر عملی و ناشناخته آن: قطع ارتباط خانوادگی دوستی جلال و سیمین بود با دکتر خانلری و همسرش زهرا خانم کیا (دختر عموی دکتر کیانوری و نوه شیخ فضل اله نوری) و تظاهر علنی‌اش: چاپ دوم کتاب *زن زیادی* بود در سال ۱۳۴۲ توسط مطبوعاتی جاوید و در دو هزار نسخه با همان قطع رقیعی؛ اما دیگر فاقد مقدمه دکتر خانلری، و اول بار «رساله پولوس رسول به کاتبان» را به جای مقدمه قبلی بر پیشانی داشت و آن رساله یکی از سه متن و صایای جلال است... (آل احمد، ۱۳۶۹: ۲۲۹).

شمس آل احمد، اندکی پس از این درباره علت نگارش غیر مستقیم این اعتراض نامه توضیح می‌دهد، که: «جلال تیغ کشیده بود علیه دربار که علم چاکرش بود. و خانلری وزیر آن چاکر. جلال حرمت نمک‌خوارگی‌های قدیم را با دکتر خانلری این طور نگاهداشت. نجیب‌تر از این رویه و رفتار را کجا دیده‌اید؟» (همان: ۳۰۰).

شمس آل احمد در جای دیگری نیز می‌نویسد:

می‌پندارم از جلال سه تا وصیت باقی مانده است:

نخست: وصیت کوتاهی که در سال ۱۳۴۳ قبل از سفر حج قلمی کرد.

دویم: «رساله پولوس رسول». که به عنوان مقدمه گذاشته ایش در پیشانی کتاب *زن زیادی*.

سیم: همین رساله (یک چاه و دو چاله و اندر شرح احوال) که ضمیمه‌اش کرده‌ایم یک شرح

حال جلال را و به قلم خودش که در اصل نوشته بود برای یک ناشر آلمانی آثارش (همان: ۲۷۷).

بانوی داستان ایران، سیمین دانشور نیز در گفتگوهای شفاهی بر این نکته صحنه نهاده که

مرحوم جلال هیچ گاه عبری نیاموخت و دست به ترجمه از عبری هم نزد.

از آنجا که چاپ نخست «زن زیادی» سال‌هاست که دیگر نایاب شده و مقدمه مورد بحث از

خانلری نیز تنها در همان چاپ نخست وجود دارد، بی‌مناسبت نیست که بخشی از آن مقدمه را

نیز در معرض دید پژوهشگران قرار دهیم:

از میان نامه‌های متعددی که به دفتر مجله سخن می‌رسید و بیشتر آنها مقاله و شعر برای

درج در مجله بود، روزی یک نامه کوتاه جالب نظر شد. نویسنده - که نامش را تا آن گاه نه

شنیده و نه خوانده بودم - داستان کوتاهی فرستاده و خواسته بود که اگر برای درج مناسب دیده

نشود، آن را پس بفرستند. به حسب معمول به نوشته او سرسری نگاهی کردم. برای شناختن کم

ارزشی و بی قدری نوشته‌های فراوانی که می‌رسید، وقت بسیار ضرورت نداشت. بیشتر نویسندگان، جوانانی بودند که هنر نویسندگی را بسیار آسان می‌گرفتند. به گمانشان سیاه کردن چند صفحه با نقل یک واقعه ساده، و گاهی خیالی و ناهموار و ناشدنی، کافی بود که ایشان را در صف نویسندگان جای دهد. به این سبب، ناپختگی و خامی آثارشان، از خواندن همان چند سطر اول آشکار می‌شد. اما این نوشته مرا گرفت. آن را تا آخر با دقت خواندم و خوشم آمد.

صادق هدایت، در آن زمان با «سخن» هم کاری داشت که یادش به خیر باد و من طبع لطیف و دقیق و دیر پسندش را خاصه در این رشته از ادبیات می‌ستودم. این داستان را با دو نوشته دیگر - که از میان چندین اثر برگزیده بودم - به او دادم که بخواند و نظر خود را بگوید. فردا باز آمد. آن دو را با جمله‌ای حاکی از سرزنش و تحقیر به گوشه میز انداخت. اما این یکی را در دست نگه داشت و گفت: «این خیلی خوب است» و اصرار کرد زود به نویسنده آن داستان بنویسم که «سخن» نوشته او را می‌پذیرد و درج می‌کند.

شماره دیگر «سخن» با درج آن داستان انتشار یافت. بسیاری از خوانندگان هم آن را پسندیدند. چندی بعد جوانی به دفتر مجله آمد و اعلان کتابی را که ترجمه کرده بود، یا می‌خواست بکند، برای درج آورد. نامش را پرسیدم و شناختم که جلال آل احمد نویسنده «زیارت» است.

آشنایی من با نویسنده هنرمند این کتاب، از این جا آغاز شد. از آن پس چند داستان دیگر از او در سخن انتشار یافت. بعد نخستین مجموعه آثار خود را به عنوان «دید و بازدید» منتشر کرد و از همان زمان در ردیف نویسندگان خوب معاصر جای گرفت و این مجموعه که اکنون منتشر می‌شود، چهارمین کتابی است که از آثار خود فراهم آورده و به چاپ رسانیده است.

آقای جلال آل احمد، که تا کنون چهار مجموعه از داستان‌های کوتاه منتشر کرده، به حق در صف نویسندگان خوب فارسی جا گرفته است. اما این آثار هنوز طلیعه نویسندگی اوست و با شوق و ایمانی که به هنر خود دارد، و کوششی که در این راه نشان می‌دهد، هنوز می‌توان چشم به راه آثار دیگر او داشت. من گمان می‌کنم که این نویسنده جوان و هنرمند، به این مقام که تا کنون به دست آورده، خرسند نخواهد شد و از پیش‌رفت باز نخواهد ماند و در طلب کمال فرسنگ‌ها بیشتر خواهد تاخت و آرزو می‌کنم که در این تاختن، راهش هموار و قدمش همچنان چالاک باشد.

نمونه اثر

همان‌گونه که پیش از این نیز گفته شد این رساله در چهار باب تنظیم شده که دو باب

نخست آن داستان پیدایش کلمه و کلام است و دو باب بعدی (سوم و چهارم) حاوی اندرزها و تعریض‌های جلال به مخاطبان ویژه است. جهت تکمیل فایده این دو باب تقدیم می‌شود:

باب سوم [از رسالهٔ پولوس رسول به کاتبان]

پس کیست کاتب و کیست شاعر و کیست گرد آورنده و کیست آنکه کلام را می‌نویسد؟ ۱. جز وارث آنکه در دل زندان پژمرد و کلام را منکر نشد؟ ۲. و آنکه کلام را با انگشت پا بر ریگ نوشت و بر آن شهادت داد؟ ۳. و همگی جز خادمان کلام پدر که در آسمان است؟ ۴. نه کاتب چیزی است نه گرد آورنده، بلکه کلام خلق کننده و الهام دهنده ۵. نه کاتب عمر نوح دارد و نه گرد آورنده مخلد است، بلکه کلام که ابد الآباد زنده است ۶. اما کاتب و شاعر و گرد آورنده هر یک اجر خویش را به حسب زحمت خود خواهد یافت ۷. و به حسب آنکه چگونه حق کلام پدر را گزارده ۸. پس چه بهتر که ادای این حق تمام باشد تا در خلود کلام شرکت جویی ۹. کاتب شریک است با پدر در کلمه و در کلام ۱۰. اما زینهار کسی از شما خود را نفریبد به این کلمات که می‌نویسد و بدین طومارها که دارد ۱۱. و گوید که هر چه طومار بلندتر حکمت افزونتر ۱۲. چرا که هر چه حکمت این جهان افزونتر غم آن بیشتر ۱۳. و بدان که ملکوت آسمان در کلمه نیست بلکه در محبت ۱۴. در کتاب نیست بلکه در دل‌ها ۱۵. در طومار نیست بلکه در ناله مرغان ۱۶. بنگر تا کلام را بر آن لوح نویسی که خلود دارد ۱۷. چه اگر به سنگ خاره‌نویسی هم ضایع شود ۱۸. بلکه بر الواح دل که نه از سنگ است بلکه از گوشت و خون ۱۹. و نه به مرکب الوان بلکه به مرکب روح که بیرنگ است ۲۰. مگر نخواننده‌ای در کتاب که چون موسی از میقات بازگشت و قوم در بت‌پرستی دید الواح را بر سنگ کوفت و ضایع کرد؟ ۲۱. این است سرنوشت کلام پدر که در آسمان است چه رسد به کلام تو که اگر نه بر دل‌ها بلکه بر سنگ نویسی ۲۲. چه رسد که بر طومار یا در کتاب یا بر کتیبه طاق‌ها و نه بر رواق دل‌ها ۲۳. کتاب انواع است و کاتب نیز، اما کلمه همان ۲۴. از تو هر کسی چیزی می‌طلبد یکی کتاب یکی شعر یکی مدح یکی طلسم یکی دعا یکی ناسزا یکی سحر و یکی باطل سحر ۲۵. در آن منگر که دیگری از تو چه می‌طلبد به آن بنگر که دل تو از تو چه می‌طلبد ۲۶. بدان که (نه آنچه به دهان فرو می‌رود فرزند انسان را نجس می‌کند، بلکه آنچه از دهان بیرون می‌آید) ۲۷. این کلام پدر ما بود و اینک من می‌گویم آنچه تو بر قلم جاری سازی ۲۸. هر چیز که به زبان‌گویی از روح برداشته‌ای اما هر چیز که به قلم‌نویسی بر روح نهاده‌ای ۲۹. با هر پلیدی که به زبان‌آوری، مردمان را آلوده‌ای اما با هر پلیدی که به قلم جاری کنی، درون خویش را ۳۰. زینهار تا کلام را به دروغ نیالایی که روح خود را به زنگ سپرده‌ای ۳۱. زینهار به کلام تخم کین می‌پاش بلکه بذر محبت ۳۲. زیرا کیست که مار پرورد و از زهرش در امان ماند و کیست که تاکستان غرس کند و از انگور بی‌بهره باشد؟

باب چهارم [از رسالهٔ پولوس رسول به کاتبان]

کلام تو ای کاتب همچون گُل باشد که چون شکفت بوید و دل جوید و سپس که پژمرد صد دانه از آن بماند و بپراکند ۱. نه همچون خار که در پای مردمان خلد و چون از بیخ برکنی هیچ نماند ۲. و اگر نه این همت داری، هان! از خار و خسک بیاموز که با همه ناهنجاری این را شاید که اجاق مردمان گرم کند ۳. هر یک از شما همچون چاه باشد که اگر هزار دلو از آن برکشند، خشکی نپذیرد و اگر هزار دلو در آن ریزند لبریز نشود ۴. نه همچون جام که به یک جرعه نوشند و به چند قطره لبریز کنند ۵. دل شما عمیق باشد و سینه شما فراخ تا کلام در آن فرو رود و هرگز تنگی نپذیرد ۶. چنان باشد که در گنج سینه شما برای هر آن غم آدمی جایی باشد ۷. و قلب شما به هر طپش قلب ناشناخته‌ای جواب آماده دارد ۸. چنان باشد که چاه درون شما هرگز از کلام انباشته نشود اما جاودان بترآود و به همه جانب طراوت دهد ۹. همچون اشتران باشید که در سکوت و طمأنینه شباروز روند و به قناعت خورند ۱۰. و از پلیدی سرگین خود نیز اجاق سرگردان کاروانیان را مدد کنند ۱۱. نه همچون کلاغان که بر سر هر دیوار فریاد زنند و دزدی کنند و در و دیوار مردمان را به نجاست خویش بیالایند ۱۲. زینهار تا کلام را به خاطر نان نفروشی و روح را به خدمت جسم در نیاوری ۱۳. به هر قیمتی گر چه به گرانی گنج قارون زر خرید انسان مشو ۱۴. اگر می‌فروشی همان به که بازوی خود را، اما قلم را هرگز ۱۵. حتی تن خود را و نه هرگز کلام را ۱۶. به تن خود غلام باش که خلقت آخرین پدر ماست، اما نه به کلام که خلقت اولین است ۱۷. اگر چاره از غلام بودن نیست، غلام آن کس باش که این حرفها و این کلمات و این قلم را آفرید ۱۸. نه غلام آنکس که تو بیاضی را به این ابزار سواد کنی و او بخرد ۱۹. نه این است که حق در همه جا یکی است و به هر زبان که نویسند؟ ۲۰. نه این است که به هر سو نمازگزاری ملکوت آسمان را نمازگزارده‌ای و دل هر آدمی را که بیازاری دل پسر انسان را؟ ۲۱. زیرا که پدر مرا نفرستاد تا حکم کند و فریضه بگزارم بلکه تا بشارت دهم به برادری ۲۲. پس تو ای کاتب حکم مکن و فرضیه مگزار ۲۳. بار وظایف فرزند آدم را به همین قدر که هست اگر بر کوه‌گزاری از جا برود ۲۴. اگر توانی چیزی به قدر خردلی از این بار بردار نه که بر آن بیفزایی ۲۵. ای کاتب بشارت ده به زیبایی و نیکی و برادری و سلامت ۲۶. در کلام خود عزاداران را تسلا باش ضعفا را پشتوانه ظالمان را تیغ در رو ۲۷. بی‌چیزان را فرشته ثروت در کنار و ثروتمندان را دیو قحط و غلاب در ۲۸. زیرا به همان اندازه که دردهای ما در کلام زیاد شود، تسلائی ما در کلام می‌افزاید ۲۹. سال‌ها چنین باد. قرن‌ها چنین باد. آمین.

نتیجه‌گیری

تحولات پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر جریانات ادب معاصر نیز بی‌تاثیر نبود و دست کم میان دو نویسنده پر کار معاصر را به هم زد. جلال در ابتدای راه داستان‌نویسی خود مجموعه داستان «زن زیادی» را با انگیزه‌هایی که بعدها از بین رفت؛ به حضور پرویز ناتل خانلری که در آن زمان تنها سمت استادی دانشگاه تهران و مدیر مسئولی مجلهٔ «پراوازه» «سخن» را داشت، برد و از او تقاضای نگارش مقدمه‌ای بر این اثر کرد. «زن زیادی» با مقدمهٔ دکتر خانلری به چاپ رسید (سال ۱۳۳۱)، ولی چندی پس از سقوط دولت دکتر مصدق، خانلری سمت وزارت را در دولت اسدالله علم پذیرفت و عملاً از کسوت یک روشنفکر مخالف دولت و یا بی‌طرف، به هیات یکی از وزرای دربار و بعدها سناتوری مجلس، در آمد. این تغییر رویه، ارتباط آل احمد و دکتر خانلری را که سال‌ها روابط دوستانه و خانوادگی داشتند؛ به کدورت و نفرت رساند. کدورتی که در دو جا نمود یافت: نمود آشکار آن قطع ارتباط خانوادگی این دو، و تاثیر غیرعلنی آن، چاپ دوم «زن زیادی» بدون مقدمهٔ دکتر خانلری و به جای آن مقدمه، درج «رسالهٔ پولوس رسول به کاتبان» بود. شگرد زیرکانهٔ جلال آل احمد آنجاست که در مقدمهٔ این رساله، با واقع‌نمایی تمام، به گونه‌ای القا کرده است که گویی به راستی به نسخه‌ای خطی از انجیل بارنابا دست یافته که در پایان آن، رساله‌ای نایافته از پولوس رسول به کاتبان، موجود است و به کمک دوستی نستوری مذهب به ترجمهٔ آن اقدام کرده است. این سخن، مورد پذیرش بسیاری از اهل تحقیق و فرهنگ واقع شده و در بسیاری از مقالات و نوشته‌هایی که دربارهٔ اصالت و ارزش انجیل بارنابا نوشته شده (مقدمهٔ انجیل برنابا در چاپ دارالکتب الاسلامیه قم)، از آن بهره‌گیری شده است.

در این مقاله با نگاهی به زمینه‌ها و نیز پیامدهای این اقدام از سوی آل احمد، با نگاهی دوجانبه به این رساله (از درون و برون)، به اثبات این نکته پرداخته شده که این رساله بر ساخته جلال است و او همچون بسیاری از نویسندگان معاصر خود که گاه به ایجاب روزگار، حرف خود را از دهان دیگری نقل می‌کنند؛ این رساله را ساخته است.

جلال آل احمد در این رساله که به پولوس رسول منسوب شده، عباراتی از انجیل یوحنا آورده است که این خود بهترین دلیل برای عدم اصالت این رساله تواند بود. نیز برخی گفته‌های شفاهی خانم دانشور و اشارات شمس‌آل احمد که در این مقاله بدانها پرداخته شده، قرائنی شفاف بر مدعای این مقاله بوده است.

منابع

- آل احمد، جلال (۱۳۳۱) زن زیادی، تهران، به سرمایه اسماعیل زاده.
- آل احمد، جلال (۱۳۳۶) نون و القلم، چاپ دوم، تهران، رواق.
- آل احمد، جلال (۱۳۴۹) زن زیادی، چاپ سوم، تهران، رواق.
- آل احمد، جلال (۱۳۷۳) ادب و هنر امروز ایران (مجموعه مقالات ۱۳۴۸ - ۱۳۲۴) در ۴ جلد، پژوهش و ویرایش، مصطفی زمانی نیا، تهران، نشر میترا و نشر همکلاسی.
- آل احمد، شمس (۱۳۶۹) از چشم برادر، قم، کتاب سعدی.
- آلوت، میریام (۱۳۸۰) رمان به روایت رمان نویسان، ترجمه علی محمد حق شناس، چاپ دوم، تهران، مرکز.
- بارنابا (۱۳۶۲) انجیل برنابا، ترجمه حیدر قلیخان قزلباش (سردار کابلی) با مقدمه آیت الله سید محمود طالقانی، قم، دفتر نشر الکتاب.
- برنابا (۱۳۷۹) انجیل برنابا، ترجمه علامه حیدر قلی سردار کابلی، ویرایش جمشید غلامی نهاد، تهران، نیایش.
- تراویک، باکتر (۱۳۷۳) تاریخ ادبیات جهان، ترجمه عربعلی رضایی، تهران، فروزان.
- تقی نژاد، مهدی (۱۳۷۹) به یاد جلال (همایش بررسی آثار و اندیشه‌های جلال آل احمد)، تهران، روزگار و فرهنگسرای خاوران.
- دورانت، ویل (۱۳۷۰) تاریخ تمدن (قیصر و مسیح)، مترجمان حمید عنایت و...، چاپ سوم، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- سیدرضی (۱۳۹۵) نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح، چاپ افست، قم، هجرت.
- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۷۰) تذکره الاولیاء، تصحیح محمد استعلامی، چاپ ششم، تهران، زوار.
- مجلسی، محمد تقی (۱۳۱۶ ق) بحار الانوار، چاپ دوم، تهران (و بیروت)، مکتبه الاسلامیه.
- ناس، جان (۱۳۷۵) تاریخ جامع ادیان، ترجمه اصغر حکمت، تهران، علمی و فرهنگی.
- هاکس، مستر (۱۳۸۳) قاموس کتاب مقدس، چاپ دوم، تهران، اساطیر.